



تنیده

نمایشگاه «المیرا ایروانی زاد، در امکان

هانای یکوبی

ترجمه: سپیده نصری

«المیرا ایروانی زاد» بیش از هر چیز یک نقاش است. به عبارت دیگر، این کنش نقاشی و پردازش رنگ‌هاست که فضا و خاستگاه تصور و ترجمه‌ی افکار و ادراکات او را شکل می‌دهد. چه در نقاشی‌های سایز بزرگ او و چه در «مجموعه‌ی سیاه»، مجموعه‌ای از نقاشی‌های کوچک روی چوب همراه با کولاژ که بخشی از آن‌ها را در این نمایشگاه می‌بینیم، او کارش را با فرم‌های رنگی آغاز می‌کند فرم‌هایی انتزاعی و درعین‌حال ارگانیک. تکه‌ها و قطعه‌های خارجی با کنش نقاشی همراه می‌شوند، مثلاً تکه‌ای چسب کاغذی یا پارچه‌ای یا هرچه در کارگاه پیدا شود. و از این طریق، منظره‌ای انتزاعی شکل می‌گیرد. اما او خیلی زود دوباره آن‌ها را می‌پوشاند. در واقع عمل رنگ‌پوشانی و نیز اضافه کردن لکه‌ها نقش عمده‌ای در کار او دارند و به خلق فرم‌های تازه منجر می‌شوند. فرم‌ها حیاتی از آن خود می‌یابند، گویی درپچه یا روزنه‌ی چشمی کوچکی هستند به لایه‌ی معنایی دیگر. گاه برای مثال نقطه‌ی کوچک قرمز رنگی در یک منظره‌ی سیاه همه‌ی آن چیز است که از تابلوی «شب پرستاره» و نگوگ باقی می‌ماند.

با این حال نمایشگاه «تنیده» شامل مجسمه، کولاژ و صدا هم هست. فرم‌ها

و رنگ‌ها در مجسمه‌های سیاه‌رنگ روی دیوار بعد سوم می‌یابند: فرم‌هایی تاخورده، بی‌وزن و درحال پرواز. آن‌ها نقطه‌ی عزیمت خود را در نقاشی می‌یابند و سپس آن را به بُعدی دیگر وارد می‌کنند. طیف‌های متفاوت رنگ سیاه که نتیجه‌ی برخورد‌های متنوع با سطح لعاب‌دار سرامیک است (در یکی از مجسمه‌ها او با دقت روی لعاب را اسپری کرده تا به تونالیت‌های خاصی از رنگ سیاه برسد) دلمشغولی و وسواس ذهنی او نسبت به رنگ سیاه را نشان می‌دهد، همان رنگ بدون رنگی که نتیجه‌ی جذب همه‌ی نورهاست. البته این نمایشگاه صرفاً به فرم و رنگ نمی‌پردازد، آثار با صدای محیطی از ساعات اولیه‌ی روز در یک شهر، صدای زوزه‌ی سگ و شروع ترافیک همراه شده‌اند و ما را از انتزاع به سمت جهان زندگی روزمره‌مان، فضای کلانشهری مثل تهران، سوق می‌دهند.

هنرمند در طی دو سال گذشته روی این موضوع کار کرده است: ناهمسازی‌ها و بافت‌های متفاوت پایتخت‌هایی همچون تهران، لندن و برلین، مکان‌هایی که تا به حال در آن‌ها زندگی کرده است.

هنرمند به ردیابی این مسئله می‌پردازد که چگونه تاریخ، زندگی، سیاست و حافظه در سطح دائماً متغیر شهر، در غشای پوستی آن، نمایان می‌شوند. در تهران همه‌جا شاهد نوارهای آبی هستیم دورتادور بناهای درحال ساخت و ساز. دلمشغولی هنرمند این است که چطور فاصله، تفاوت زمانی و تجربه، ادراک فضای شهری و نیز حرکت درون آن را تعیین می‌بخشند و هنرمند در تلاش است دریابد که شخص تا کجا می‌تواند در این لایه‌ها راه خود را بیابد. در آثار او فرم به معنی دقیق کلمه معنا است. فرم به جریانی

از اطلاعات، احساس‌ها یا نوعی خاطره‌ی گذرا بدل می‌شود، فرم بدل می‌شود به یک راز، یک دستور کار پنهانی، اشاره و تفسیر. فرم ما را دربرمی‌گیرد و در بسیاری لایه‌ها نفوذ می‌کند. این نکته تداعیگر مفهوم «معنای سوم» «رونالد بارت» است. «معنای سوم» یک تصویر از اطلاعات محض و دلالت سمبولیک فراتر می‌رود، امری است «قابل رویت، غیرمعقول و سمج»، آنچه بر امرنابدنی اشاره دارد و از آنچه نمی‌تواند به تصویر درآید حکایت دارد.

کولاژهای کاغذی آخرین واریسیون رویکرد هنرمند در اینجاست: لایه‌هایی از مقوا و کاغذ پوستی در رنگ‌های سیاه و سفید با رنگ‌های تند چون زرد، آبی و سبز روشن ترکیب شده‌اند، باریکه‌های مقوا در قالب فرم‌های انتزاعی ظاهر می‌شوند و طراحی‌ها به نظر فیگوراتیو می‌آیند و درعین حال به‌سختی می‌توان دریافت که فیگوری انسانی یا حیوانی‌اند. این کولاژها با آنکه موقتاً بین دو صفحه‌ی شیشه‌ای تثبیت شده‌اند، آنچه آشکار می‌کنند یا می‌پوشانند کاملاً متغیر است و بدین شکل، اکتشاف هنرمندانه و متنوع هنرمند در مورد سیالیت بی‌شکل فرم‌های تحقق‌یافته در ادراک بشری کامل می‌شود.

مورخ هنر معاصر Hannah Yacobi